

کتاب



جایی که قایبل روسفید شد

به اینجا رسیدیم که سلم و تور چونان چارپایان بر سهم خود راضی نبودند و نامه‌ای برای فریدون نوشتند که ایران را از ایرج بگیر و به ما بده، فریدون نامه‌ای شدیدالحن برایشان نوشت که خجالت بکشید و سپس به ایرج گفت که برادرانش حیا را خورده و آبروراقی کرده‌اند. ایرج هم گفت «مشکل فقط پادشاهی ایران است؟ واقعاً؟» و ادامه داد «اصلاً این دو روز دنیا ارزش چنین دلخوری‌هایی را ندارد. خودم به نزد دو برادرم می‌روم، پادشاهی را به آنها می‌بخشم و تجدید دیداری هم می‌کنم.» فریدون هرچه خواست ایرج را منصرف کند، نشد؛ پس از او خواست حداقل سپاهی با خود ببرد چون به برادرانش اطمینانی نیست اما این پیشنهاد هم توسط ایرج وتو شد و او تک و تنها و خالی و خشک خشک بلند شد رفت به دیدار برادرانش. فریدون هم نامه‌ای نوشت که محتوایش چیزی بود شبیه اینکه «ایرج برادر شماست، آدم باشید خدا و کیلی.» وقتی ایرج به دیدار برادرانش رفت، آن دو با سپاهی کامل در برابرش قرار گرفتند اما چون عزت و ذلت دست خواست و دود اگر بالا نشیند کسر شأن شعله نیست و همچنین سعیدای مرد

اندر مضرات گوش ندادن، سخن پدر را...

دعوت به مراسم گردن زنی



بله، در شماره‌های قبل از انواع و اقسام بلایایی گفتیم که بر سر ایران ما آمد. از غرور جمشید تا قساوت ضحاک. از طمع بیگانگان تا خیانت داخلی‌ها. حالا هم باز یک بار دیگر ایران در خطر قرار گرفته، آن هم توسط دو برادر ایرانی که چشم طمع دوخته‌اند به این خاک پاک بی‌ریا، ببینیم چه می‌شود...

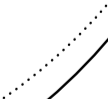


رخ در رخ فاجعه...

هابل و قاتیل

خانم و آقایی که شما باشید، چشمتان روز روز نبیند، در قصر فریدون هیچ بشری آرام نمی‌گرفت. صدای فغان و آه و ناله در سرا می‌پیچید و جوی سنگین بر همه جا سایه افکنده بود. اگر از این توصیفات درجه سه که در آثار نویسندگان درجه پنج به وفور یافت می‌شود بگذریم و نگاهی به فریدون بیندازیم خواهیم دید که او در همین چند ساعت چند سال پیر شده است و این یکی هم متأسفانه یکی از همان توصیفات سخیفی است که در خورچین نویسنده‌های مزخرف زیاد پیدا می‌شود. این بار دیگر واقعاً بگذریم و به اصل ماجرا بپردازیم. کمی از عزای ایرج که گذشت، هنگامی که مردان و سپهسالاران و فریدون توانستند جز گریه و فغان چند کلمه‌ای هم حرف بزنند به مشورت پرداختند و تصمیم گرفتند که سپاهی عظیم تشکیل داده و سلم و تور را به سزای برادرکشی کثیف و پلیدشان برسانند. در این میان خردمندی از فریدون خواست چنین کاری نکند، او به عنوان پدر هر سه پسر نباید به خونخواهی یکی از دیگران بلند شود و این وظیفه‌ای است بر اولاد ایرج. فریدون کمابیش مطمئن بود که ایرج زاد و ولدی نداشته است اما بزودی خبر رسید او با یکی از زنان حرمسرای خودش روابط شرعی و همزمان عاشقانه‌ای داشته و آن زن حالا می‌گوید که باردار است. درباریان خیلی خوشحال شده بودند و جوری رفتار می‌کردند که انگار به برخی از مخلوقات تی‌تاپ داده باشی. همه منتظر بودند تا پسر ایرج به دنیا بیاید و بعد از مدتی به دنیا آمد. اما پسر ایرج دختر بود! این موضوع گرچه برخی از زن‌ستیزان و متحجران درباری را ناراحت کرد اما خود شخص فریدون اصلاً بد به دلش راه نداد، این دختر را زیر بال و پر گرفت، او را آموزش داد و آن هم بهترین و با کیفیت‌ترین آموزش‌های آن زمان، به او تربیت و ادب و دانش آموخت و وقتی که بالید یکی از نزدیکانش به نام پشنگ را به همسری این دختر برگزید.

صحنه قتل ایرج



فردوسی

زبان از کاندیدی دوم منفورترین شخصیت داستانی ادبیات ایران شدند اما چون وقتی عقل نداشته باشی، کلاناری این میزان از منفور بودن برای این دو برادر ابله کافی نبود و آنها سر ایرج، برادر کوچکشان، همان ایرجی که فره ایزدی داشت، همان ایرجی که بارها آنان را از خطرات نجات داده بود، همان ایرجی که پادشاهی ایران را فرو گذاشت تا دل برادرانش نرنجد، سر همین ایرج مظلوم جوان و شهید را روی سینی‌ای گذاشته و برای فریدون فرستادند. اصلاً کی گفته خانواده اگر گوشت هم را بخورند استخوان هم را دور نمی‌اندازند؟ از سلم و تور هر کاری بر می‌آید.

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

دعوت به مراسم گردن زنی

سلم و تور با ایرج نامهربانی و درشتی و بی‌احترامی کردند. هرچه ایرج خوشرویی و تواضع نشان می‌داد این دو نفر بی‌ادب‌تر می‌شدند. هرچه ایرج بیشتر نرمی می‌کرد آن دو بیشتر وحشی‌بازی درمی‌آوردند و اصلاً تو گویی در مغز آنها به جای مغز؛ انواع و اقسام کود حیوانی پر کرده‌اند

میم مثل «من می‌دانم و شما!»
کمی بعد از این زوج جوان، پسری به دنیا آمد که نامش را منوچهر گذاشتند. فریدون در تربیت و آموزش او به انواع علوم و فنون و دانش و هنرهای رزمی و دلاوری سنگ تمام گذاشت. سپس رمز دو بار مربع چپ راست دایره را زد و سپاهی عظیم و بی‌نهایت در اختیار منوچهر گذاشت که برود و انتقام پدر بزرگش را از آن دو برادر پلید و ناجوانمرد بگیرد. وقتی خبر به سلم و تور رسید آنها از ترس زرد شدند و نامه‌ای پر از خواهش و تمنا برای پدر نوشتند. اینکه جواب امان‌نامه سلم و تور چه شد، فریدون نهایتاً چه کار کرد و منوچهر و یارانش به کجا رسیدند در قسمت بعدی صحبت خواهیم کرد. تا آن قسمت یادتان باشد که دخانیات عامل اصلی سرطان و برای سلامتی زیان آور است!



آرامگاه فردوسی



یادداشت دیر

تومی روی دامن کشان...

درباره افزایش افسارگسیخته قیمت کتاب

محمدعلی یزدانپار

دیرگروه کتاب

mohammadalyazdanyar@gmail.com

پرده اول: ابتدای همین هفته بود که جلد اول از اثر عظیم و سه جلدی الکساندر سولژنیتسین «مجمع الجزایر گولاگ» با ترجمه‌ای جدید و از سوی نشر مرکز منتشر شد. ترجمه عبدالله توکل از این رمان / ناداستان بزرگ سال‌ها پیش نایاب شد و انتشار مجدد و با ترجمه روزآمد خبر مهمی در حوزه کتاب محسوب می‌شود و طبیعتاً بحث‌هایی هم حول محور آن راه می‌افتد. تأسف‌آور اینجاست که در طی این چند روز عمده صحبت‌های مخاطبان در مورد قیمت این کتاب است. این کتاب در ۶۶۴ صفحه با قطع زیری، کاغذ بالک و جلد سخت منتشر شده و قیمتی ۵۹۰ هزار تومانی دارد. بررسی و پیگیری من نشان داد عمده صحبت‌ها در مورد این کتاب نه به محتوا، نه به کیفیت ترجمه، نه شکل کتاب پردازی بلکه صرفاً حول محور قیمت سرسام‌آور کتاب می‌چرخد. مخاطبان حق دارند، این کتاب واقعاً گران است.

پرده دوم: با یکی از دوستانم که شاعر، نویسنده و ناشر است در این مورد صحبت کردم. می‌گفت بازار به سمت قیمت صفحه‌ای ۸۰۰ تومان در حال حرکت است و دور نیست روزی که یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای ۲۰۰ هزار تومان قیمت داشته باشد. او معتقد بود که قیمت‌گذاری نشر مرکز در چنین شرایطی حتی منصفانه هم هست. حالا اگر من نخواهم از عبارت «منصفانه» استفاده کنم - چون ۵۹۰ هزار تومان در هر معیاری برای کتابی ۶۵۰ صفحه‌ای زیاد است - باید اعتراف کنم که قیمت این کتاب، جزو قیمت‌های بالای بازار امروز نیست. در مواردی مشابه با این کتاب - چاپ اول، وزیری، جلد سخت - قیمت‌ها همین الان صفحه‌ای هزار تومان را دیده‌اند و زیادند کتاب‌هایی که با حجم کمتر، قیمتی زیادتر دارند. این بسیار تأسف‌آور است.

پرده سوم: چه چیز تأسف‌آور است؟ بیایید اصلاً فرض بگیریم ناشر می‌توانست کاری کند که هزینه تمام شده این کتاب ۱۰۰ هزار تومان هم ارزان‌تر در بیاید. مبلغ ۵۰۰ هزار تومان هنوز از ۵ درصد حقوق ماهانه خیلی از هموطنان ما بیشتر است و کتاب با این قیمت فرضی هنوز هم گران است. بنابراین ناشر در نهایت چاره‌ای ندارد جز اینکه به منطق بازار نشر تن دهد. افزایش قیمت سود بلند مدت ناشران را به شکل جدی تهدید می‌کند و این امر برای هر ناشری نوعی خودکشی تدریجی است و ناشر از سر اجبار تن به این خودکشی تدریجی داده است. مخاطب هم که زیر بار فشار اقتصادی دهنش شده و خیلی وقت است توانایی همپایی با تغییرات قیمتی کتاب را ندارد. در این میان پس چه کسی سود می‌برد؟ درست حدس زدید، مثل چندین و چند صنعت مبتنی بر واردات دیگر، تجارت کتاب ایران را دلال‌ها می‌چرخاند، دلال کاغذ و ادوات نشر...

پس‌پرده: واقعاً چه اتفاقی خواهد افتاد؟ جواب این سؤال برای من چنان نگران‌کننده است که ترجیح می‌دهم صحبتش را نکنم.

ناشر در نهایت چاره‌ای ندارد جز اینکه به منطق بازار نشر تن دهد. افزایش قیمت سود بلند مدت ناشران را به شکل جدی تهدید می‌کند و این امر برای هر ناشری نوعی خودکشی تدریجی است و ناشر از سر اجبار تن به این خودکشی تدریجی داده است